



$$\begin{array}{r} 15.49 \\ \hline 9.555 \end{array}$$


(2nd ed)

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: نصائح العجم

مؤلف: _____

مترجم: _____

شماره قفسه: ۱۴۷۳۹

شماره ثبت کتاب: ۹۰۲۲۷

پیشگفتار

۱۱۸۸۵

نشود و هر چند که جهت ایشان از اول در دلهای مومنان مشیعیان سرشته شده است اما
 از دیدن احادیث ایشان پیشیندن اخبار ایشان یا فاش شدن احادیث ایشان زبده ایشان از
 حق تبار میماند و بر تبریر رسد و مستی او که جان و مال و اهل و عیال خود را فدای ایشان میکنند
 و در کتبههای بسیار از فضایل ایشان انقدر است که بغیر از کسی حدیث آنها را نمی دانند و اگر در کتبه
 در آورده اند و خوانند که فضایل ایشان را بنویسند که باین معنی بخوانند که در کتبه که در کتبه
 فخر تراست بجز کافیه نیست که بجز کتبه است و صفی شیری و چون حضرت مغفرت و غفران
 نیاورد آخوند سواد و بر ترمیم الله علیه و علیه در کتبههای بسیار از فضایل و خاسر آن کتبههای
 مراتب ایشان نزد حق تعالی کرده اند که اینکترین بسیاری از آنها را دیده و نوشته ام و چون آنها
 در کتبه بر نوبه متفرق و مذکور است و بدست آوردن همه برای اگر مردم متعجب است لهذا
 این فقره است که آنها را بقدر حد در کتبه جمع نماید درین باب بسیار نوشته اند و که اگر بخوانم
 اناس از آن منتفع شوند و بدانند مرتب است ایشان را نزد خداوند عالمیان و پیغمبر و امام خود را بپسند
 موافق عقل خود و آنچه لازم شناختن است و شاید که این بنده عالمی ابدی و خضر است یا ندانند
 و هر چه از ثواب آن در حال حیات و بعد از وفات با خطاب کنند بسیار عاید کرد و مستی
 کرد اندک از الفضایل الاجار و بر مقدمه و پنج باب و خاتمه مرتب ساخت و علی الله توکل
 فی جمیع الامور و هو حسبی و نعم الوکیل اما مقدمه در بیان ابتدای اخبار
 مقدس و از و احوال مطهره ایشان است و طینت شیعیان ایشان در کتبه علی الدین سید مرتضی
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت محمد و عیسی و نور بود و
 نزد خداوند عالمیان و در هر سال ایشان را از حق تعالی خلق را آید و ما پس چون ملاک آن و نور

دیدند که اصل باشد و از آن شعاعی لامع گردید و در کفر ان بود پس گفت خداوند این چه نور است
 حق تعالی و می نمود و می بین ایشان که این نور است و از نورهای من که اصلش مغربی است و غرض
 اوست است اما پیغمبری پس آنحضرت محمد است بنده و رسول حق است و اما امام است
 پس آنحضرت علی علیه السلام است حجت و خلیفه من و او ایشان نمیدانند چنانکه از خلق را
 نمی آفریدم و ایضا در کتبه بر نوبه حدیث معتبر و در آنحضرت ۱۳ روایت کرده است که
 حق تعالی خطاب نمود بحضرت رسول که ای محمد برستی که خلق کردم تو و عیال را نوری مغربی و حق
 به بدن پیش از آنکه خلق کنم آسمانها و زمین و عرش و کرسی و در بار ایشان پرستند تحلیل
 و تحمید میکنند و مرا سپاسکنند و عظمت یاد میکنند هر روز و در جمیع کسب و کار و کماله که انبیا
 پس از تو و مرا با که در روز کوادی و یکا که یاد میکرد پس از تو و در وقت کردم و فرستاد
 و فرستاد کردم تا حضرت محمد و حضرت علی و حضرت حسن و حضرت حسین صلوات الله
 علیهم اجمعین بهم رسیدند پس خلق کرد حق تعالی حضرت فاطمه علیها السلام را از نورها روحی را
 پس آن نور در ما اهل بیت جاری شد و ایضا سید جعفر از حضرت امام محمد تقی علیه
 السلام روایت کرده است که بر سر استیقامت متفرق بود و در یکجا خود و بجز او احدی نبود پس خلق کرد
 محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را و بعد از هر روز و در یکجا جمیع چیزها را آفرید پس ایشان را گواه
 گرفت بر آفریدن آنها و اطاعت ایشان را بر سر مخلوقات واجب گردانید و امور خلق را
 بایشان گذاشت و هیچ کار نمیخواهند و از او نمیخواهند که بر شیت الهی و ایضا سید مرتضی
 حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که اگر برفت فرد و در حقیقت
 از شمشیر برین تر و از سکه نرم تر و از برف خنک تر و از رنگ خوشتر و در آن چشمه لطیفی است

که خدا را را کشتی یحییان را از آن طینت آفرید است پس هر که از آن طینت نسبت از نیا پیش
 مانیت و در حدیث یحیی فرمود که عظم رسول خدا و منو که من آفریدم و منو که من آفریدم و منو که من آفریدم
 اوست من آفریدم و منو که من آفریدم و منو که من آفریدم و منو که من آفریدم و منو که من آفریدم
 مردم در آنش جنتمند و انصاف حدیث یحیی در حدیث امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات
 الله علیه و آله روایت کرده است که حق تعالی خلق کرد حضرت محمد ص از طینتی که آن کو هر نو در
 زیر عرش و از زبانه طینت مادرهای شیطان را در خلق کرد پس ای شیطان باین سبب
 مایل مشتاق است بسوی ما و دلای ما مهربان است نسبت پیشان نماند و هر چه پدر پیشان
 و ما بریم از برای شیطان و پیشان بهتر از برای ما و حضرت رسول خدا ص بهتر است از برای ما
 از همه کس و ما بریم از برای او از همه کس و انصاف حدیث امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات
 الله علیه و آله روایت کرده است که حق تعالی محمد ص و حضرت امیر المؤمنین ع و یارده امام از ذریت
 ایشان را از نور عظمت خود آفرید پس ایشان در پر تو نور خدا و اور است و تقدیس میگردد و عبادت
 میکردند پیش از آنکه احدی از خلق را بیا فرزند و انصاف حدیث امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات
 الله علیه و آله روایت کرده است که حق تعالی نور آفرید پس از آنکه سایر خلق را بیا فرزند بچاورد و هرگز آن را بپایان نیاورد
 بود و نگذاشت باین رسول الله ص که بشد آنچه او را نافر فرمود که محمد و علی فاطمه حسن و حسین و نه امام
 از ذر ذلح حسن صلوات الله علیه هم آفرید پس آن قائم است که غایب خواهد شد و بعد از
 غایب شدن ظاهر خواهد شد و بجای او خواهد گشت و زمین از هر جوهر و ستم پاک خواهد بود و انصاف
 حدیث یحیی از ابو در رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت رسول ص الله فرمود که من و علی و عقیل
 از کین نور آفریدیم و سیم و سیم خدا میگفتم در جانب راست عرشش از آنکه خدا حضرت آدم ص را بیا فرزند

به روزگار مال پس خدا حضرت آدم علیه السلام را آفرید آن نور را در پشت او جا داد و چون
 در پشت ساکن شد ما در پشت او بودیم و چون حضرت نوح علیه السلام در کشتی سوار شد
 ما در پشت او بودیم و چون حضرت ابراهیم علیه السلام را پیش انداختند ما در پشت او
 بودیم و پیوسته حق تعالی ما را از اصلااب پاکیزه مستحق میکرد و ایند برجهای پاک و مطهر
 تا رسیدیم بسوی عید المطلب پس آن نور پاک را بدویم کرد و فرمود و صلوات الله
 علیه و آله روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام را در صلب ابوطالب گذاشت و بسوی پیغمبری و پیکت داد
 و حضرت علی علیه السلام فصاحت کوشی حاجت داد و از برای ما دو نام از نامهای متین
 خود اشتقاق نمود پس خداوند صاحب عرش محمود است و من محمد ص الله و خداوند
 بزرگوار الله است و برادر مصلحت است پس را برای رات و پیغمبری مقرر نمود و حضرت علی
 برای وصایت و امامت و حکم حق در میان مردم و انصاف حدیث یحیی از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
 روایت کرده است که چون حق سبحانه تعالی از دایره آفرید پس هر که در پیشان را از نو و پیشان را
 خطاب کرد که کیت پروردگار شما پیشان آن کسی که سخن گفت حضرت رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین
 و حضرت امامان فرزندان ایشان صلوات الله علیه بر جمیع نبی بود و نگذاشت تو را پروردگار را بپای
 علم و دین خود را بر ایشان ببرد و دین باطله که گفت که ایشان علما دین و علمند و دینان شدند
 در خلق من و علوم مرا از ایشان ببرد پس بپسند پس بفرمود آن آدم علیه السلام خطاب نمود که او را
 نمایند از برای خدا به پروردگار حق و از برای اینکه و غیره آن برداری و ولایت و جنت پس گفتند
 این پروردگار ما او را کردیم پس حق تعالی باطله که فرمود که او را بشید بلکه گفت که او را بشید که گویند
 فرمود که ازین غافل بودیم پس حضرت صادق ع گفت فرمود و الله که ولایت ما را بر سرچراغ کید

اگر خدا در روزی خلق در روز است و اینها از شیخ ابوالحسن مؤلف کتاب انوار روایت
 کرده است پس بعد از آنکه خداوند این عباس و جمعی از صحابه که چون حق را خواست که حضرت محمد را
 خلق نماید ملائکه گفت که میخواستیم خلق را بیاوریم و او را شرافت و فضیلت و همه چیز خلق
 و او را برترین پیشانی و پستان و شصت روز را که از آن گرفته بود و بهشت و دوزخ را از آن
 پس بشناسید منزلت او را و او را کرامی دارد و برای کرامت من و او را عظیم شمارید برای
 عظمت من پس ملائکه گفتند ای اله ما و سید ما بندگان را برای خود و اعتراض نداشتید و شنیدیم
 و اطاعت کردیم پس امر کرد حق تعالی که در جبرئیل و حاطان موسی را که تربت نور از آن حضرت را
 در موضع فرج مقدس او برکشند و بر این تربت را برسمان برود و در چشمه بسپارند
 غوطه داد تا آنکه پاکیزه شد مانند در سفید هر روز آنرا در نهی از نهی ثانی بهشت فرو برد
 و عرض میکرد بر ملائکه چون ملائکه نور و ضیاء از آن است چه می نمودند استقبال میکردند آنرا
 تحت تسلیم و تعظیم و اگر امام و بر صفتی از صفات ملائکه که از آن میکروند ملائکه احوال و صفات
 او میکردند و میگفتند که اگر ما را امر نمائی که او را سجده کنیم هر آینه بسجده خواهیم و اینها از محمد
 العباس روایت کرده است پس بعد از آنکه خداوند این عباس گفت روزی در خدمت حضرت
 رسول الله بودیم حضرت ابراهیم بن محمد پدرش چون آنحضرت را نظر مبارک بر او افتاد تا چشم
 فرو برد که در جایی که خدا آنرا پیش از حضرت آدم هم خلق کرده است بچهره بر او رسال گفتیم رسول
 آیا میتوانی بود که فرزند پیش از پدر خلق شود و فرمود که بیا حق تعالی خلق کرد نور رسول علی را
 پیش از آنکه حضرت آدم را خلق کند با نیت پس او را بدو نیم کرد و از نصف آن را آفرید و از
 نصف دیگر علی علیه السلام را آفرید پیش از آنکه میثیاء و دیگر را بیاورند و آنها را از نور من و نور

نور که دادند

منور کرد و اند پس ما را در جانب راست عرش خود جاداد و جد از ما ملائکه را آفرید و چون
 مایه و تامل و تکرار و تجدید حق تعالی کردیم ملائکه از ما امیر شدند و تامل و تکرار و تجدید حق تعالی
 پس حق تعالی را چنین مقرر فرمود که دست من و خطه را از داخل جنیم نشوید و دشمن من و خطه را
 بهشت نشوید و بر کسی که حق تعالی را بکشد آفریده است که در دست ایشان ابر و قهار است از قهر
 بهشت که آن ابر و قهار را بر کرده اند از آب حیات که چشیده است از حبه الفردوس پس چون
 از او طلب نمایند هر یک از شیعیان علی که با او در قهر است نماید در دقتی که حق تعالی را بکشد
 منقطع شود که در آن ملائکه می آید و از آن آب بهشت قدری میریزد در آنکه او در آنوقت در
 است و آن آب بآن نقطه او غلظت میدهد پس باین سبب بر وی در دل او محبت من و خطه
 و غلظت حسن و حسین و نه امام دیگر از فرزندان حسین علیهم السلام پس حضرت فرمود که شکر
 میکنم خداوند را که محبت علی و ایمان با او را سبب دخول بهشت و نجات از جهنم گردانید
 و از شیخ موسی پسندیده روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر هم فرمود که حضرت رسول
 با حضرت علی ابن ابیطالب گفت میخواستی که در بهشت ده گنجینه بیاوری رسول الله حضرت
 فرمود که من دو تازیکی شصت خلق شده ایم و از زیاده طینت کاشیده ام با خلق شده اند
 چون روز قیامت شود مرد مرا باور بمانش طلب نمایند که شیعیان تو را پسندیدند از حضرت امام
 روایت کرده است که حضرت رسول هم فرمود که بیا حق تعالی مرد مرا از در شمای مختلف آفریده است
 و من و تو از یکدخت خلق شده ایم من اصل آن دختم و تو فرع آن دختی اما حسن
 اما حسین و اما من از فرزندان او صلوات الله علیه شمای آن دخت شد و شیعیان ما بر کاشی
 آن دختند هر که چسبند ذلت حق تعالی از شای آن دخت حق تعالی او را در دجل بهشت بگرداند و از

در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پسندیده بود و ایت کرده است که طینتها سه طینت است
 طینت بخیلان و مومن در آن طینت است مگر آنکه بخیلان از اصر و برگزیده الطینت اند
 و این ترافضیات ایشان است و مومن از دفع الطینت از طین لایز یعنی برگزیده
 لهذا خدا میمان ایشان و شیعیان ایشان جدا نمی آید و طینت نامی و شمن است
 از حمایه سون است یعنی این متغیر شده که بدیهه مستحق از خاکند و انچه در کتاب
 منسوب در حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پسندیده مؤلف کتاب بنوکر روایت کرده است
 که حق تعالی بود و هیچ خلق بود و پس اول خبری که خلق کرد و در حجب خود حضرت هر صیغه
 بود و او را آخر پیش از آنکه آب و عرش و کس و پستانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و
 دوزخ و ملائکه و حضرت آدم و حوا را بیا فرید بجا آمد و پس چهار هزار سال پس چنان پیوست
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله خلق کرد و هزار سال بود و کار خود را بستهاده و او را با یک یا دو یکبار
 و چهار شانی میگفت و حق تعالی نظر رحمت بپوشی داشت و میفرمود و تو را هر چه بخواهی از خلق
 عالم و تو را برگزیده من از خلق من بفرست و اجال خود کند یا دیگر که اگر تو نبودی اذلاک
 نمی آفریدم بلکه دوست دارد من او را دوست دارم و هر که ترا دشمن دارد من او را دشمن
 میدارم پس نور آن حضرت درخشان شد و شعاع او بپوشید پس حقیقه جلاله از آن نور و در ده
 حجاب آفرید حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب عزت و حجاب محبت و حجاب جود
 و حجاب رحمت و حجاب نبوت و حجاب کبریا و حجاب نزلت و حجاب شرف و حجاب
 سعادت و حجاب شهادت پس حق تعالی امر نمود که حضرت محمد مراد که داخل شود و در ده هزار
 سال اینست و میگفت سبحان العلی الاعلی و در حجاب عظمت از ده هزار سال میگفت

سبحان عالم العلی الاعلی و در حجاب عزت ده هزار سال میگفت سبحان الملک الملکان
 و در حجاب بیست نه هزار سال میگفت من هو عقیق لا یفقر و در ده هزار سال در حجاب جود
 میگفت سبحان الکرم الکرمین و در ده هزار سال در حجاب رحمت میگفت سبحان رب
 العرش العظیم و در ده هزار سال در حجاب نبوت میگفت سبحان ربک ربنا ربنا ربنا
 یصفون و در حجاب کبریا و حجاب سعادت ده هزار سال میگفت سبحان الاعظم و در حجاب نزلت
 چهار هزار سال میگفت سبحان العظیم الکرمین و در حجاب فوت سه هزار سال میگفت سبحان
 ذی الملک و الملکوت و در حجاب سعادت ده هزار سال میگفت سبحان من یزید و یقل
 و لا یزول و در حجاب شفاعت ده هزار سال میگفت سبحان الله یحیی و یمیت سبحان الله العظیم
 پس حضرت امیر المؤمنین هم فرمود پس حقیقه از نور پاک حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 و در هر دریا علی چند بود که بجز از خدا کسی نمیدانست پس امر فرمود و نور آن حضرت که فرود و در دریا
 عزت و در دریا صبر و در دریا حی و شمع و در دریا توابع و در دریا ربنا و در دریا حق
 و در دریا علم و در دریا پروردگاری و در دریا خشیت و در دریا انابت و در دریا علم و در دریا
 برید و در دریا دایمت و در دریا صیانت و در دریا حیا و آنکه در جمیع آن هست در با غوطه خورد
 و چون آخر دریا را پرودان آمد حق تعالی و حق تعالی و بپوشی اهل کبریا و حجب من وای برین پسران من وای
 وای اذل آفریدای من وای آخر رسولان من تو را شفیق و در دریا این نور اظهر سبحان الله
 و چون سر بر داشت حد و پست و چنانکه از نور بخت پس اندازد و طوطی که از نور خود طواف میکند
 و میگفت سبحان من هو عالم الاعلی سبحان من هو عالم الاعلی سبحان من هو عالم الاعلی سبحان
 من هو عقیق لا یفقر پس حقیقه همه را ندانم که که آید تا سید را پس در حضرت محمد صلی الله علیه و آله

پس از این امر انوار نما کرد که است الله الذي لا اله الا هو وحده لا شريك له
الاول باب وملك الملوك پس خدا را نما کرد که توان بر کنده من و دوست من و برین
خلق من و امت تو بهترین است پس از نور انحضرت هم چو بری آفرید و او را بدویم کرد
و در یک نیم او بطور صیبت نظر کرد پس آن آب شیرین شد و در نیم دیگر بطور شفقت نظر کرد و وحش را
آفرید و وحش را بر روی آب گذاشت پس کس را از نور عرش آفرید و از نور کس لوج را آفرید
و از نور لوج قلم را آفرید و لوبی قلم و من و کنه نویسن و حید را پس قلم هزار سال بدو پیش کردید
از شنیدن کلام الهی چون بر پیش باز آمد گفت پروردگار چه چیز بویسم و فرمود که نویسن لا اله الا
الله محمد رسول الله چون قلم نام نهاد رشید سجده افتاد و گفت سبحان الواحد
القهار سبحان العظيم الاعظم پس سر بر داشت و شهادتین را نوشت و گفت پروردگار
گفت کیست محمد که نام او را بنام خود و یاد او را بیاورد و معقول گردانیدی حق تعالی و حق تعالی
که ای قلم اگر او نبود ترا خلق میکردم و بنام خودم خلق میکردم از برای او پس دست بر است و نهاده
و ترسانده و چراغ نور تابانده و شفاعت کننده و دوست من پس از خلادت نام انحضرت
گفت السلام علیک یا رسول الله انحضرت هم در جواب درود و علیک السلام
و رحمة الله وبرکاته پس از آن روز سلام کردن شد و جواب دادن واجب شد
پس حق تعالی قلم و زود که نویسن خدا و قدر را و آنچه خواستی آفرید تا روز قیامت پس خدا ملک هند
آفرید که صلوات فرستد بر محمد و آل محمد و استغفار نماید برای شیعیان ایشان تا روز قیامت خدا
از نور حضرت محمد بهشت را آفرید و بچهار صفت از آنین بخشید تعظیم خلالت و سخاوت
و امانت و بهشت را برای دوستان و اهل طاعت خود و معتر فرمود پس بهشتها را از دو عالم آفرید

انوار

برخواست خلق کرد و از کف لیل زمینها را خلق نمود چون زمین را خلق کند گشتی در حرکت بود
پس او هم را را خلق کرد تا زمین قرار گرفت پس ملک خلق کرد که زمین را بر داشت و سنگ عظیم آفرید
که پای ملک بر روی آن قرار گرفت و کاه عظیم آفرید که سنگ بر پشت اوست که کوه و ما عظیم
آفرید که کاه بر پشت آن ایستاد و ماهی بر روی آب بهشت و آن بر روی آب بهشت و ماهی بر روی
خلقت و آنچه در زمین خلقت کسی بغیر از خدا نمیدانید پس عرش را بدو نور زد و گردانید نور خضر
و نور عدل و انصاف و علم و حکم و سخاوت تر آفرید و از عذر خوف و بیم و از علم خدا و خودی
و از علم خودت و اسخاوت محبت را آفرید پس جمع این صفات را در طیف حضرت محمد را داد
انحضرت خیر کرد و بعد از آن در او جود نماز از انبیا حضرت محمد آفرید پس از آن آب و ماه و ستاره
و شب و روز و شمس و ماه و یک و سایر ملک را از نور حضرت محمد هم آفرید پس نور حضرت را
در زیر عرش نهاد و سه هزار سال ساکن گردانید پس هشتاد هزار سال دیگر او را در سه هزار
سال گردانید پس نور انحضرت هم از آسمان بهشتان منتقل گردانید تا بهشتان اول گردانید
پس در آسمان اول ماند تا حق تعالی اراده نمود که حضرت آدم را بیا فرماید پس از فرمود که جبرئیل
نازل شود و بگوید زمین و قبضه خاک برای بدن حضرت آدم هم فرا گیر که پس اهل بیت
گرفت بوی زمین و ماه زمین گفت که خدا ایضا که از تو خلق بیا فرماید و او را با تشنه خاک کند
پس چون ملائکه بیانید که بخواه می هم بخور از آنکه زمین خوری بگردید که آتش را در آن برده باشد
پس چون جبرئیل نازل شد و زمین استعاده نمود جبرئیل بگشت و گفت عده کار زمین چنانچه
تو از زمین پس او را رحم کردم و همچنین میکائیل و اسرافیل هر یک آمدند و کوشیدند بر حق تعالی عز را
فرستاد و چون زمین پناه بخدای عز را نازل گفت من نیز پناه میبرم بعزرت خدا از آنکه فرمان آید

پس فیض از بالا و پایین تمام روی زمین از سفید و سیاه و سبزه و زرد و درشت از زمین
گرفت و بین سبب خلاق و رنگارنگ کردی چنانچه آنهارم گردانید گفت فرمان روی تو
بهر بود از رحم کردن بر آن پس وحی نمود که میخواهم از اینجا یک خلقی بآفریم که پیروان و شایسته
و مشایخ و بندگان در میان ایشان باشند و تو را قبض کنند از روح ایشان گردانیدم پس بار کرد
خدا جبرئیل را که باورد و انقبضه نور از او طیفست مقدس بنحویه از آن صابور و امده و نه فاع
بود پس جبرئیل را ملامت کرد و بیان و ملاکها قان و مستحان بیاورند به نزد من و من حق مقدس انقدر
و انقبضه را گرفته و آب تنیم و آب قطیم و آب کونیم و آب کون حمت و آب خوشنودی
و آب خوشنیر گردید پس سر آنحضرت را از آب است و سینه را کشر از انقبضه و دستهای مبارک را
از شربت و دشت از صبر و وقار و جبر و انقبضه و یا مایه از شرف و فیه مایه از غنی
آفرید پس مخلوط گردانید انقبضه را با طیفست حضرت آدم پس چون حبس حضرت آدم تمام شد
ملاک که وحی نمود که بشری می آفریم از کل پس چون او را درست کنیم در روح حضرت آدم را در آن
جسم پس همه سجده و مایه نرود او پس ملاک که جسم مبارک حضرت آدم را را بر خنده و در شربت کشند
و ملاک که منظر فرمان حق بود که هر که مامور گردد سجده سجود نماید پس حق تا امر فرمود روح
حضرت آدم را که داخل بدن او شود روح مکان تکلیف دید و از داخل شدن استغفار نمود پس
حق تا فرمود که کبر است داخل شود و کبر است پران بپای پس چون بدید ما رسید حضرت آدم
حسب حوزر امیدید و صدای تسبیح ملاک را ایشانید پس چون بدیدش رسید خط که در پس در
او را بسجده در آورده و گفت انکم لله و ان اول کلمه بود که حضرت آدم بان تکلم نمود
پس حقیقتا با وحی نمود که رحمت الله ای آدم برای رحمت تو را خلق کرده ام و رحمت خود را

برای تو و فرزندان تو مقرر کرد و هر که بگویند آنچه تو گفتی پس باین سبب دعا کردن برای
عطسه کشنده است شده و پنج جزیره شیطان کران ترغیب از دعا کردن برای عطسه کشنده پس
حضرت آدم را نظر کرد و بوی بالا دید که بر عرش نشسته است لا اله الا الله محمد رسول الله
و استقامت است حضرت صواب دید که بر عرش نشسته است پس چون روح پیشش رسید پیش از آنکه بجا
برسد خواست که بر عرش و نتوانست و باین سبب خدا فرموده است که خلقی را که فیضان برین
عجل یعنی آفریده شده است از عجز کردن در امور و از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است
که روح صد سال در حضرت آدم بود و صد سال در سینه حضرت آدم بود و صد سال در پشت
صد سال در رانهای آن و صد سال در مایه های او و صد سال در دهانهای او پس چون حضرت آدم از
استقامت خدا امر کرد ملاک را بسجود و این بعد از نظر روز جمعه بود پس در سجده بود و بنا وقت عصر
پس حضرت آدم را از پشت خود صدای شنید تسبیح و تقدیس الهی مانند صدای ملاک پس گفت
پروردگار این چه صد است فرمود که ای آدم این تسبیح خیر عظیم است که بهترین اولین و آخرین است
پس سعادت برای کسی است که او را استابت و اطاعت نماید و شقاوت را برای کسی است که او را
ناید پس بپای ای آدم عهد مرا و او را سپاسگر بجهای پاکیزه از زمان غفیفه و طبیعت و صلبهای پاکیزه
از مردان پاک پس حضرت آدم گفت پروردگار بسبب این مولود و شرف و بها و حسن و وقار
مرا زیاده کرد و انبندی و باینکه این حدیث طلاله است و آنچه مناسب این رساله بود مذکور شد
و اگر کسی خواهد که به تهنیت از ان اطلاق یا بد کتاب طلاله العبدان یا حیه العلوب جمع نماید
اول در بیان فضیلت حضرت رسول ص و آل طیبین آنحضرت است از ملاک که انبیا و اولاد
مخلوقات حقیقیه و بعضی از فضیلت است آنحضرت است پس بعد از آن حضرت امام جعفر صادق

روایت کرده است که چون حق تعالی حضرت را از پدر و مادر و ملک و قبیله برود و در عرش و کائنات مشاهده نماید
 بدید که خداوندی بجز من نیست پس شهادت داد و فرمود که شهادت بدید که منم که در عرش و کائنات
 پس شهادت داد و فرمود که شهادت بدید که منم که در عرش و کائنات پس شهادت داد و فرمود که شهادت
 در کتاب نبور از این دو رخساری رضی الله عنه روایت کرده است که گفت بشنیدم از رسول خدا
 که گفت که اگر کسی را در عرش و کائنات مشاهده نماید که منم که در عرش و کائنات پس شهادت داد و فرمود که شهادت
 و منم که در عرش و کائنات مشاهده نماید که منم که در عرش و کائنات پس شهادت داد و فرمود که شهادت
 نیز اکبر من این خدایم بر وجهی و در رسول و پیغمبری و غیر آن و منم که در عرش و کائنات پس شهادت داد و فرمود که شهادت
 و خداوند است را عذاب کرده است مگر دست من خاصه خود را بجز دست خدای تعالی پس شهادت داد و فرمود که شهادت
 تا شهادت عرض کرد پس حق تعالی فرمود که این که راست نبوی بجز حق تعالی نیست و جلالت خود را که در عرش و کائنات
 که خلق کرده است خدای تعالی را که بر سر است و شهادت داد که منم که در عرش و کائنات پس شهادت داد و فرمود که شهادت
 خود خلق کرده است و فرمود که پس حکم فرمود که حق تعالی بای قدرت را که در عرش و کائنات پس شهادت داد و فرمود که شهادت
 عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله و علی و فاطمه و حسن و حسین
 برترین خلق خدا و این پس برین است که بر روی رسول و ائمه و برین است که بر روی رسول و ائمه و برین است که بر روی رسول و ائمه
 که در عرش و کائنات پس شهادت داد و فرمود که شهادت پس شهادت داد و فرمود که شهادت پس شهادت داد و فرمود که شهادت
 مکه می بینم حضرت علیکم السلام حدیث خبر روایت کرده است که حضرت را است بیا فرمود که منم که در عرش و کائنات پس شهادت داد و فرمود که شهادت
 مخلوقات خدا و منم که برین برین است که بر روی رسول و ائمه و برین است که بر روی رسول و ائمه و برین است که بر روی رسول و ائمه
 و منم که برین برین است که بر روی رسول و ائمه و برین است که بر روی رسول و ائمه و برین است که بر روی رسول و ائمه
 و هر که را از این که خدا را انکار کرده است و از علیهم السلام و برین است که بر روی رسول و ائمه و برین است که بر روی رسول و ائمه

بشهادت

بشهادت حسن و حسین و از فرزندان حسین نه امام بر سرید که اطاعت ایشان اطاعت من است
 و محبت ایشان محبت من است نه ایشان قائم و مدعی ایشان نخواهد بود و انبیا از امام
 خبر با قرآن حدیث خبر دارد و شهادت است که حضرت رسول فرمود که چون مرا بپایان برود خداوند
 جبار من و حق که در کائنات من مطلع شدیم بپوشی زمین مطلع شدیم پس برینیم و در استحقاق
 کردیم بر این حق تعالی از انما های خود را و در هیچ جا مذکور نیستیم من که از انما های خود را و در هیچ جا مذکور نیستیم
 منم که در عرش و کائنات پس شهادت داد و فرمود که شهادت پس شهادت داد و فرمود که شهادت پس شهادت داد و فرمود که شهادت
 او را می از انما های خود را پس منم اعلا و است علی تعالی خلق کردیم خود را و علی و فاطمه و حسن
 و حسین را هیچ نوری چند از نور خود و عرض کردیم ولایت شما را بر همه شما و برین و برین
 در انما است پس هر که قبول کرد ولایت شما را از زمین از نظر یا فکانت است و هر که انکار
 کرد از زمین از انما فکانت است انما فکانت اگر نبوده ام اعبادت کند تا پاره پا شود یا کبر و دماند
 شک پس سید میس یا میره نزد انکار کننده ولایت شما را نیاوردیم از او و در حدیث خبر
 دیگر فرموده است که هر که علی کند بنده ایما را تا پاره پا شود یا کبر و دماند
 آنچه جایست از برای اهل ایشان در محبت و اطاعت و علال و حرام و از برای عداوت
 صلوات الله علیه فضیلت ایشان است و انبیا حدیث خبر روایت کرده است که حضرت
 رسول ما گفت یا علی برینیک حق تعالی شرف شد بر دنیا پس را احیا کرد بر مردان عالمیان
 پس احیا کرد بر مردان عالم بعد از من پس ما را شرف نمود ان نور احیا کرد بر مردان عالمیان
 بعد از تو پس یا علی احیا کرد بر مردان عالمیان و انبیا از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
 صلوات الله علیه روایت کرده است که جایی شد فضیلت از برای ائمه بر این زمین و و انما

کرد که ای کبریا منور می آید و وی از آنجا که گشته ترا اندازد که بسو کنده و مرا بلیغیت
 خج بزرگوار که نامش یوسف است را در سر پاره عیش نوشند شده است و ای کبریا بجز
 مبرور حضرت داوود است که دست حق تعالی خلق کرد و مرا و عیسی و فاطمه و حسن و حسین
 صلوات الله علیهم را پیش از آنکه خلق کند و مرا در تنگای کینه پستان بود و نه زمین و نه
 خلعت و نه نور و نه آفتاب و نه ماه و نه بهشت و نه دوزخ بر عیسی گفت چگونه بود
 ابتدای آفرینش شما رسول الله فرمود که ای محمد چون حق تعالی خواست که مرا خلق نماید
 سلام ای کبریا و منور و از آنکه سلام آوردی فرید پس سخن دیگر ای کبریا که در پیش تو ای فرید
 پس نور را با آن نور مزوج گردانید پس از او عیسی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید پس از عیسی
 میکفیم در شکامیکه هیچ گویند و دیگر نبود و تقدیس و پاک بود که در او را در شکامیکه تقدیس
 نبوی و از آن پس چون خدا خواست که ما بر خلق را بنما فریدند نور را گفت پس چرا از آن
 آفرید پس عرض نمود من هست و نور من از نور خداست و نور من افضل است از نورش
 پس نور پر او در عیسی و شکافت و ملاک از آن خلق کرد پس ملاک از نور عیسی رسیدند
 و نور عیسی از نور خداست و ملاک از ملاک افتد نسبت پس شکافت نور در شرم فاطمه پس
 بنما فرید از آن است و نه زمین را پس است و نه زمین از نور در شرم آفرید شد و نور
 فاطمه از نور خداست و فاطمه از آن است و نه زمین افضل است پس شکافت نور حسن
 فرزند مرا و بنما فرید از آن آفتاب و ماه را پس آفتاب و ماه از نور فرزند حسن رسیدند
 و نور حسن از نور خداست و حسن از آفتاب و ماه افضل است پس نور فرزند حسن را
 شکفت و از آن بهشت و حور العین را آفرید پس بهشت و حور العین از نور فرزند حسن

آفریدند

آفرید شد و نور فرزند حسن از نور خداست و بهشت از بهشت و حور العین را آفریدند
 پس بهشت و حور العین را آفریدند و نور فرزند حسن از نور خداست و بهشت از بهشت و حور العین را آفریدند
 در خانه پس نزاع کرد و بعضی گفتند برین خلق خدا پاره است آدم و بعضی گفتند برین خلق خدا
 ملاک و مترا نه و بعضی گفتند ملاک و مترا نه و برین حال هدیه الله و حضرت یحیی از ایشان گفت که آید
 حیران شد که چگونه چون سلام کرد داشتند پسید که در پیش تو بود و از ایشان آنچه مذکور شد بود
 آنکه کردند و گفتند که که هر یک که من بوی شدم بگردم پس به نزد پیش حضرت آدم آمد و افعی را تقدیر
 کرد و آمد گفت که ای فرید من سپید آدم و خداوند عالمیان پس نظر کرد و بوی سطلی که بر او ریخته
 بود و پس آمد الرحمن الرحمن عیسی و فاطمه و حسن و حسین و ملاک که بر ملاک خدا خلق کرده است
 و از آنجا که بهشت و حور العین را آفریدند و ملاک از ملاک افتد نسبت پس شکافت نور در شرم فاطمه پس
 بنما فرید از آن است و نه زمین را پس است و نه زمین از نور در شرم آفرید شد و نور
 فاطمه از نور خداست و فاطمه از آن است و نه زمین افضل است پس شکافت نور حسن
 فرزند مرا و بنما فرید از آن آفتاب و ماه را پس آفتاب و ماه از نور فرزند حسن رسیدند
 و نور حسن از نور خداست و حسن از آفتاب و ماه افضل است پس نور فرزند حسن را
 شکفت و از آن بهشت و حور العین را آفرید پس بهشت و حور العین از نور فرزند حسن

۶۱۳۳

[illegible]

که ابتدا هیچ عمل نکند، صلوات بخشد بر محمد و آل محمد و آل طهین او را بکشد و برایشان
 پس از این بگوید در پیشان ایشان و بکشد و او را بگوید که صلوات را از او پیش کند و از زبان
 بپندد و من شود صلوات بر محمد و آل طهین او را بکشد و اگر نماند و اگر نماند و اگر نماند و اگر نماند
 بر او بخواند اگر چنین کند و رعایت شایسته باید علی بن الحنفیة السلام فرموده است که چون بکشد
 بر عیون که در بنی اسرائیل فرزند نبی تولد شود باشد که بر دست او جاری شود و اگر بکشد
 و زوال باشد پس تو پس از هر که در پس از این باشد که بکشد بر او صلوات بخشد و بعد از آن که
 نامی کند و جوش تا م شود پس از آنکه از دست فرزند خود را در صحرا یا در غاری یا در کوچه و در شهر
 صلوات بر محمد و آل محمد بخواند پس حق تعالی بکشد و بر او بکشد که در او تربیت بکند و در آن
 انکشت خورشید بر او بیاید که او بکشد و در انکشت که بر او بیاید که در آن بیاید و بکشد
 تا آنکه نشو و نما کرد و بنی اسرائیل و آنچه مانده در دنیا و در آنجا بود و بکشد و در آنجا بکشد
 یعنی بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 پس بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 ایشان هرگز پس از او می گوید که بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 بر محمد و آل محمد بخشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 چنین کاری بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 الهی تو نشسته بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 و بعد از این می نویسد که در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 علی بن الحنفیة السلام فرموده است که هر که بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد

و تذکر

و شکر کند و بگوید که خدا را در هر که بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 طهین او را بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 و بعد از این بگوید در پیشان ایشان و بکشد و او را بگوید که صلوات را از او پیش کند و از زبان
 بپندد و من شود صلوات بر محمد و آل طهین او را بکشد و اگر نماند و اگر نماند و اگر نماند و اگر نماند
 بر او بخواند اگر چنین کند و رعایت شایسته باید علی بن الحنفیة السلام فرموده است که چون بکشد
 بر عیون که در بنی اسرائیل فرزند نبی تولد شود باشد که بر دست او جاری شود و اگر بکشد
 و زوال باشد پس تو پس از هر که در پس از این باشد که بکشد بر او صلوات بخشد و بعد از آن که
 نامی کند و جوش تا م شود پس از آنکه از دست فرزند خود را در صحرا یا در غاری یا در کوچه و در شهر
 صلوات بر محمد و آل محمد بخواند پس حق تعالی بکشد و بر او بکشد که در او تربیت بکند و در آن
 انکشت خورشید بر او بیاید که او بکشد و در انکشت که بر او بیاید که در آن بیاید و بکشد
 تا آنکه نشو و نما کرد و بنی اسرائیل و آنچه مانده در دنیا و در آنجا بود و بکشد و در آنجا بکشد
 یعنی بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 پس بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 ایشان هرگز پس از او می گوید که بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 بر محمد و آل محمد بخشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 چنین کاری بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 الهی تو نشسته بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 و بعد از این می نویسد که در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد
 علی بن الحنفیة السلام فرموده است که هر که بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد و در آنجا بکشد

شدن و تبدیل کردن آنچنانکه بپوشانند و گفته اند **وَلَوْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْبَابَ** حضرت امام
 و خود که یعنی یا در این ایامی پس بر این وقت که گفته اند بدان که گفته اند که گفته اند
 میگوید در این شهر یعنی از این که گفته اند میگوید در این شهر که گفته اند میگوید در این شهر
فَقُلُوا لَهُمْ هَاتِيهِمْ شَيْئًا مِنْ دُونِ الْبَابِ و گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
وَأَدْخُلُوا الْبَابَ و گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 در و از شهر برای ایشان صورت عده و صلوات الله علیه را میگویند و گفته اند که گفته اند
 که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 عده و همان ولایت و اقطاع و تفصیل ایشان را که از آنجا که گفته اند که گفته اند که گفته اند
حَقَّقَ یعنی که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 ما از برای ولایت که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 تا به این زمان که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 اینقدر و محبت و مشورت ایشان را که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 پس در آنکه گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 یعنی سجده که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 بجانب در و از آنکه گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 و از هر که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 با سحر که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند

مستقانا

مستقانا یعنی که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
الَّذِينَ ظَلَمُوا یعنی که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 تغییر و تبدیل کردن آنچنانکه بپوشانند و گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 علیه السلام و گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 از هر که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 و گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 پس گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 از هر که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 سید ابی و گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 خود را آب و گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 خود را آب و گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 و گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 خود را آب و گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 با ایشان خطاب کرد که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند
 ایشان را که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند که گفته اند

و این سبب رنگ او را از ایشان جدا می شد چنانچه بعضی از آن گذشت و بعضی دیگر بعد از این خواهد آمد
 ایشان را پس هرگاه در امتیاز این سبب دوستی ایشان و کوشش با نواز مغز سر ایشان معلوم است
 فرستادن برایشان حق را هرگز در آن از ایشان دفع نماید و اینست که در عظیمی جهت نبش آید که
 در نوسان و شیبان ایشان نمود و دفع نماید و آنها را که کوتل شوند ایشان نیز اگر موثران و
 شیعیان بجهت بسیار از جمله امتیاز پیش از فلسفه و ایضا از برای احسان حاجت کوشش کردند
 و نهایت آنست که عظیمی حق را باطل آنکس می خواند و خاکند البته در پیش و شک در آن نیست
 پس اگر بنا بر افتد استجابت عاجلین نماید بود و نیز اگر حق تعالی صلی علی هر کس را بخواهد
 اگر در وقت غایب او استجابت کند بعد از آن البته بکند و اگر در پیشش می رسد و او در دنیا
 بعد از این برای صلیت چند که او نماید و اضعاف آنرا در آخرت حق تعالی او را کرامت می دهد و در وقت
 او من حاجت دارد و باید خاکند و مطاوعه خود را از پیر که خود سوال نماید و در سوال
 کردن کینه و نکال نماید چنانچه در دنیا است در قرآن که مرا بخواهید تا و عاقلی است استجابت کند و انهم
 بعد از این از برای کینه که در دنیا عاقلی است و خاتم نبوت است و خودی قرار داد است پس
 با سوره بشیم بدعا کردن و حق تعالی و عده استجابت فرموده پس در حق تعالی و سوره انکه علیه السلام
 داشته بشیم چه تقدیر بالا تر ازین می باشد که حق تعالی باین است خط کرده است و این و عده او
 حق است و وفا میکند با آنچه فرموده است بنابر کسی که خواهد که عاقلی او در دنیا و بجا است فرمودن
 با این زبان خود را از بگفتن باز دارد و دل خود را از خسر و کینه برادران مؤمن خود پاک و ادا و شک
 خود را از لغت های حرام و مشبهه پاک نماید و تا عاقلی او در دنیا و در کار حق تعالی قبول آید و برود و استجابت
 کرد و مشربان و عاقلان و کوشش بسیار که این را که کوشش اگر آنها را در دنیا و دنیا مقام آنچه

نموده شد برای تذکره کافیه است و ایضا در جوده العلو بسبب مقبره دایت شده است که
 از جمله مشایخ حایت حق تعالی و یوسف است که او که یوسف از برای کمال عیسی در دنیا از روی خود را
 که است سبب سبب شود و سبب دل ایشان در است ایوسف چنان پیش کسین خواهد که کینه بکند
 من امانت می کنند و صحبت من کنند و میران دل خود را از شمشیرهای دنیا بترسین و
 و جامه های گند و دل آلوده پیش کسین که با این من حال لغتی بکشد و در دنیا ایوسف است که عیسی
 پیش و ملازم خانه پیش و در پیش کنند و از بنو عبادت و قوت کسان و ضعیف نماید
 من باند ضعیف صابران و نه و فرما و کسین بدین کار من از کفایان مانند آنکه کسی از دشمن خود
 کوشش بکشد و چنانچه از دنیا می برده بکشد و ازین عاقلی که بکند کسین بکوشین
 و یکبار می رسد و ایوسف هم خداوندی که تسلیم بریندگان خود و بندگان در تحت قدرت
 شد و همه ذلیل شدند مشرب و از نفس خود دارد و بر خود و فریب نفس خود را هر چه و این کسین
 فرزندان خود را بر زمین خود که اگر فرزند تو مانند تو و استان همانان پیش از ایوسف صابران
 نبوی و ضل کین و از یکجا بکند که ان شایسته من ایوسف شود ای ایشان پیش در غار ایشان
 و آنچه نازده می نمایند در میان خود و ایشان حکم کن با آنچه بر تو فرستاد و ادم حکمی ظمیر و بر کافران
 و از برای کسین که است با آنچه گذشت است و آنچه خواهد آمد در آخر الزمان و صلیت میکند و
 ایوسف و صلیت است و در آن نیز از قبول عیسی این یک که در دراز کوشش خواهد و بر کسین
 کلاه و غیر است بر سر خواهد که است و صلیت از یون و عراب خواهد بود و بعد از او نور است
 و صلیت میکند صاحب ششتر سران پاک طینت پاکیزه اخلاق مطهر از کفایان و بدین صفت او
 در کتاب توانست که او ایان آورنده و کواهی و عهد است بر همه کانی با حق خدا و است کرم

تمام رحمت الله علیه و استساده است که در این حدیث بهر چه که در حدیث است حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام و کلمات تو که که میگوید که پیشتر از این در شکم من نهاده اند که ولایت جدم امیرالمومنین ع
 بر او عین که نه و توقف کرد در آن حضرت فرموده من گفته ام و درست بفرمایید تا شنیدید
 گفت اگر راست بگویم خلاصی بکس نیست که از من بجا هر چه از من فرمود که عصبانیه و غیره ادعای
 برادر من نیستند و بعد از آن منی و خود و کسپها و خود را بکشتید چون در مای خود را کشید
 خود را در گن در می دیدیم که بوجوبش بلند شده پس پیوسته علی الله گفت پیوسته چون من در
 کردن است حضرت فرمود که اضطراب کنی که الحال علامت عظیم است راست گوئی تو را
 تو بنایم فرمود که ای عباسی که ما بهی سر از دریا بردن آورد ما نزد تو خطبه و کلمات بسیار
 خدا حضرت فرمود که گوئی گفت کن من می دانم که پیوسته از من فرمود که در هر دو که گفتند
 چگونه بود ای گفت پیوسته حق تو را بهر چه بر او عین که در انداخته اند و ما خود تو محمد
 که از آن ولایت است است را بر او عین که در پس هر که فرمود که ما نزد تو هر که با که در میان که
 تا آنکه حق تو را بهر چه بر او عین که در انداخته اند و ما خود تو محمد که از آن ولایت است
 امیرالمومنین صلوات الله علیه و استساده است که در این حدیث بهر چه که در حدیث است حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام و کلمات تو که که میگوید که پیشتر از این در شکم من نهاده اند که ولایت جدم امیرالمومنین ع
 بر او عین که نه و توقف کرد در آن حضرت فرموده من گفته ام و درست بفرمایید تا شنیدید
 گفت اگر راست بگویم خلاصی بکس نیست که از من بجا هر چه از من فرمود که عصبانیه و غیره ادعای
 برادر من نیستند و بعد از آن منی و خود و کسپها و خود را بکشتید چون در مای خود را کشید
 خود را در گن در می دیدیم که بوجوبش بلند شده پس پیوسته علی الله گفت پیوسته چون من در
 کردن است حضرت فرمود که اضطراب کنی که الحال علامت عظیم است راست گوئی تو را
 تو بنایم فرمود که ای عباسی که ما بهی سر از دریا بردن آورد ما نزد تو خطبه و کلمات بسیار
 خدا حضرت فرمود که گوئی گفت کن من می دانم که پیوسته از من فرمود که در هر دو که گفتند
 چگونه بود ای گفت پیوسته حق تو را بهر چه بر او عین که در انداخته اند و ما خود تو محمد
 که از آن ولایت است است را بر او عین که در پس هر که فرمود که ما نزد تو هر که با که در میان که
 تا آنکه حق تو را بهر چه بر او عین که در انداخته اند و ما خود تو محمد که از آن ولایت است

درود بر کرد این که میگوید که پیشتر از این در شکم من نهاده اند که ولایت جدم امیرالمومنین ع
 بر او عین که نه و توقف کرد در آن حضرت فرموده من گفته ام و درست بفرمایید تا شنیدید
 گفت اگر راست بگویم خلاصی بکس نیست که از من بجا هر چه از من فرمود که عصبانیه و غیره ادعای
 برادر من نیستند و بعد از آن منی و خود و کسپها و خود را بکشتید چون در مای خود را کشید
 خود را در گن در می دیدیم که بوجوبش بلند شده پس پیوسته علی الله گفت پیوسته چون من در
 کردن است حضرت فرمود که اضطراب کنی که الحال علامت عظیم است راست گوئی تو را
 تو بنایم فرمود که ای عباسی که ما بهی سر از دریا بردن آورد ما نزد تو خطبه و کلمات بسیار
 خدا حضرت فرمود که گوئی گفت کن من می دانم که پیوسته از من فرمود که در هر دو که گفتند
 چگونه بود ای گفت پیوسته حق تو را بهر چه بر او عین که در انداخته اند و ما خود تو محمد
 که از آن ولایت است است را بر او عین که در پس هر که فرمود که ما نزد تو هر که با که در میان که
 تا آنکه حق تو را بهر چه بر او عین که در انداخته اند و ما خود تو محمد که از آن ولایت است
 امیرالمومنین صلوات الله علیه و استساده است که در این حدیث بهر چه که در حدیث است حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام و کلمات تو که که میگوید که پیشتر از این در شکم من نهاده اند که ولایت جدم امیرالمومنین ع
 بر او عین که نه و توقف کرد در آن حضرت فرموده من گفته ام و درست بفرمایید تا شنیدید
 گفت اگر راست بگویم خلاصی بکس نیست که از من بجا هر چه از من فرمود که عصبانیه و غیره ادعای
 برادر من نیستند و بعد از آن منی و خود و کسپها و خود را بکشتید چون در مای خود را کشید
 خود را در گن در می دیدیم که بوجوبش بلند شده پس پیوسته علی الله گفت پیوسته چون من در
 کردن است حضرت فرمود که اضطراب کنی که الحال علامت عظیم است راست گوئی تو را
 تو بنایم فرمود که ای عباسی که ما بهی سر از دریا بردن آورد ما نزد تو خطبه و کلمات بسیار
 خدا حضرت فرمود که گوئی گفت کن من می دانم که پیوسته از من فرمود که در هر دو که گفتند
 چگونه بود ای گفت پیوسته حق تو را بهر چه بر او عین که در انداخته اند و ما خود تو محمد
 که از آن ولایت است است را بر او عین که در پس هر که فرمود که ما نزد تو هر که با که در میان که
 تا آنکه حق تو را بهر چه بر او عین که در انداخته اند و ما خود تو محمد که از آن ولایت است

۱۰۰

چون آنحضرت متولد شد، پادشاه بزرگوار فرمود که در روز ولادت او، همه در راه بیرون
آید تا آن نوری از آسمان طبع است و بگوید که این پسر از انوار حق است و آن نوری که در آسمان
را بگوید که این پسر از انوار حق است و آن نوری که در آسمان را بگوید که این پسر از انوار حق است
از زمین برگرفت و در میان خود گذاشت چون نظر بر آن حضرت کرد، بر روی او ابرو و زبان و بیض
گفت **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ** و **عَلَيْكَ اَللّٰهُمَّ اَلْفَرَزُ** که از آن حضرت فرمود
و در آن روز من از آن گفت و رفتم تا می بینم که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
شدیدم تا آنکه دیدم که آن حضرت را در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
حضرت را دیدم که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
برای خود پیش کشیدم و در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
حضرت را گفت و چون نظر بر آن حضرت کرد، بر روی او ابرو و زبان و بیض
عَلَيْكَ اَللّٰهُمَّ که از آن حضرت فرمود که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
در آن حال من که آنرا می بینم و آنرا می بینم و آنرا می بینم و آنرا می بینم
مریم هست پس آن روزی خوشی از آن پروردگار آورد و آن طبع را با آن بوی خوشی که در آن روز
و کبر او را گفت و او را عباد که با خود آورد و بود و چنانچه که در آن روز و آن روز و آن روز
و فرستاد و بگوید که برادران تو بود و نیز که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
پس آن روز که ای ایوب را بفرستاد و در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
و رسول و ملاک و رستگار و زمین و کوهها و دریاها و آتش و سحاب و زمین و آسمان و زمین
او است ایوب را بفرستاد و در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از آنکه آن حضرت در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
از دست آن نوری که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
و حضرت علی را که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
خود را که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
ای پسر من از آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
از آن فرعون بود و آنرا که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
شرم و در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
فلان موضع و غیر اینها را در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
گفتم و چون آن نوری که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
پس شرم از آن نوری که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
بر روی من به چوشتان چون با من را بر روی او و آن نوری که در آن روز و آن روز و آن روز
و در روز و آن نوری که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ که از آن حضرت فرمود که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
بگذاشت و آن نوری که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
تا آنکه در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
او را می بینم و در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
از آن نوری که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز
در آن شب من از آن نوری که در آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز و آن روز

بدو و در بیرون جوی خنق خورایوی که با کعبه با من از این مرغ نادر و خواهر کنیز که خداوند او را
 بر وی از انصار پس با رخساره و در او گوید که من کفتم حضرت مشغول عیسی است بر گشت چون نزد حضرت
 آمد باز سخن را گفت پس بی آمد و در راستی که به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت چنانکه در آن
 و نظر حضرت با و ایستاده و سر بر فرو و بوی من بیایستاد و آنرا تا دل بخود نبرد و است و چون حضرت
 امیر المؤمنین را حضرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که چرا و دیگر وی من معتربه از خدا طلبیدم که هرگز بر خلق را
 خود و بوی من میاورم و گویا این مرغ نادر و اگر در مرتبه ای میاید و از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 حضرت را بر فرو و دیگر رسول من معتربه آمد و بر مرتبه ای که از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 گفت میگویم که شخصی از قوم من به حضرت گفت که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 در میان انصار را بر فرو و و آنرا تا دل بخود نبرد و است و آنرا تا دل بخود نبرد و است
 و است که در آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 آن که در آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 قبل از این بر وی که توان چنان کرد و از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 است و آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 که در آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 بچندین دین که در آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 این که در آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 شش هفتاد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را میاید که هرگز از آنجا
 پس علم را بر او و با جمعی از صحابه او را یکجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا

حضرت بر گشتند و او است که در کعبه و بر او و با جمعی از صحابه او را یکجا میاید که هرگز از آنجا
 در آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 هر علم را بر او و با جمعی از صحابه او را یکجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 چون از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 او را و در دست میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 روز دیگر که در آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 و او را و در دست میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 گفت من دست را که در آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 در آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 در دست میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 بر او است و بر او و با جمعی از صحابه او را یکجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 موضع تو گفت که در آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 گفت من علم را بر او و با جمعی از صحابه او را یکجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 او را و در دست میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 این که در آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 او را و در دست میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 او را و در دست میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا
 او را و در دست میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا میاید که هرگز از آنجا

آنکه حضرت ساطع مکر و مد و جع غایب می شد و با یاری ایشان از آن نبرد می شد
 از ایشان که با ایشان می آمدند و حضرت را حالت همیشه در سبب آن نبرد می کردند
 پس حضرت می نمود که در یک خانه فاطمه سبیل آن نبرد می نمود و چون خانه آنحضرت می آمدند
 که آنحضرت در خواب می نشست و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 که آن نوری که در آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 نور زوی از زمین می کشید و ساطع می نشست و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 آنکه آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 همانست که می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 ساطع می نشست و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 و نور زوی که در آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 می نشست و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 و از سبب آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 نشسته و ساطع می نشست و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 حال آنحضرت است و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 سبب آنحضرت است که در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 معبر و مکر و دلت که در آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 خلق که از آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 و آنکه از آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست

که در آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 از سبب آنحضرت است که در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 که در آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 در زمین منقطع می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 می نشست و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 دیگر می نشست و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 از برای فاطمه می نشست و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 همانست که در آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 در است و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 می نشست و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 که در آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 نشسته و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 گفت که سبب آنحضرت است که در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 مراد از آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 که در آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 من و در آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 که در آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست
 که در آن نبرد می نمود و در آن وقت که در آن نبرد می نمود و ساطع می نشست

و منوجه خانه آنحضرت شد و من در آن کشته و قدس آنحضرت عرض کرد که چه عجب طایفه ای اند و چه بختی است
بر روی سفره افکند و فرمود که دمس با بایا و رک طعام بخورند و پروان دروغ و دیشان باین نحو اند
و طعام بخورند و پروان می رسد و از طعام هیچ کم نیشد اما یکم حقد و مرداران طعام تلک که در بخت
آنحضرت است و ایت دیگر ندای حضرت امیرالمومنین را غبار آنحضرت سیس کجی ابرو منیده و از بخت جانگذاشتن
و زراعت بائی خود منوجه خانه آنحضرت شدند و انبرای ایشان انطعام در زمین افکندند و بعد از انطعام خود
و سیس شدند و عدایشان را با و از چهار پرز رتق و بند و توری می آند و از انطعام بخورند و توری
و تیر سگ گشت پس حضرت رسول و حضرت علی و حضرت فاطمه را طلبید و حضرت عطاء احسبت با یک آ
گفت و حضرت فاطمه دست مبارک چپ و هر دو را بر سینه بکینده خود چسباند و میان دو دودله آن
خود را بکسید و حضرت فاطمه آنحضرت خلاص کرد و گفت یا علی کیو نیست این تو پس بوی مبارک
فاطمه کرد و فرمود که کیو شوهر است شوهر پس چون دست و ایشان را بخورند و اگر دوا در کوبان
کند بزی ایشان حیا کرده بودند و از خانه پروان آمد و دو کبر در ایستهای مبارک خود گرفت و آن دو که
خدا شمر را سطر کرد از دوشش شاد پاک و پاکیزه گردان من بدم یک شمشیر است و دیگر که بخت است
کتابی سپاسم و خدا را خدایه خود پیش ما بگوید و در دست دیگر خود که در ای دورای علم و پاک بگوید
گردد و مرجع بدو پنج شمشیر است و شرف و پاک بگوید که اید از آنحضرت ابرو خود که در حضرت
باز فاطمه در میان حج و زحما شد چون دست مبارک با آید و کسان بخت عیسی را بدید پروان حج را بخت
با و فرمود که بای چنانجا ایستاد و دور بکانه در این حجره است بها گفت من و اودم ندای تو با و در حجره
شوهر من در ناچار است نه که بنزد او بشود و بخت است و اقیام میدوم در ای خدمت او است و اید از آنحضرت
کلی استحقاق و تقوی و دنیا و آخرت تو را اودم حضرت امیرالمومنین را و اودم سراسر دودن فاطمه را

[illegible]

انشاء بودی رسیده چنانکه مشهور بود و یک بابان به شدت آنکه گاهی بهشت باشد و او را یان بر برد
و انبیا از حضرت ما چه فرموده است که حضرت ما فرمود که حضرت ما چمن و حضرت ما چمن
و او را یان سنده و انبیا از آن بابی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
گفته که حضرت ما چمن و انبیا از آن بابی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
و انبیا از آن بابی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
چون سوار یک بر سینه بود و پشت ایشان را با نایت لطف و مهر گرفته و آن بر سینه و پشت ایشان را
چون از آن راه فرشته که یک بر یک از آن راهی مبارک خوش نید و فرمود که هر که مراد است دارد باید که نید و فرشته
مراد است دارد و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
که حضرت ما چمن و حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
شتر تر شد و یک سوار را نید و پشت ایشان را با نایت لطف و مهر گرفته و آن بر سینه و پشت ایشان را
فرمود که حق تعالی و پشت هر سوار را از غلبه بران آورد و از پشت هر سوار را از غلبه بران آورد
و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
ایشان هم و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
لطف و مهر گرفته و آن بر سینه و پشت ایشان را با نایت لطف و مهر گرفته و آن بر سینه و پشت ایشان را
مبارک و خوشی را برای او و ششده و میان حق و دست حضرت ما چمن و او را چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
از آن کرد و حضرت ما چمن و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن

نموده است که حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
چون سوار یک بر سینه بود و پشت ایشان را با نایت لطف و مهر گرفته و آن بر سینه و پشت ایشان را
چون از آن راه فرشته که یک بر یک از آن راهی مبارک خوش نید و فرمود که هر که مراد است دارد باید که نید و فرشته
مراد است دارد و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
که حضرت ما چمن و حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
شتر تر شد و یک سوار را نید و پشت ایشان را با نایت لطف و مهر گرفته و آن بر سینه و پشت ایشان را
فرمود که حق تعالی و پشت هر سوار را از غلبه بران آورد و از پشت هر سوار را از غلبه بران آورد
و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
ایشان هم و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
لطف و مهر گرفته و آن بر سینه و پشت ایشان را با نایت لطف و مهر گرفته و آن بر سینه و پشت ایشان را
مبارک و خوشی را برای او و ششده و میان حق و دست حضرت ما چمن و او را چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
از آن کرد و حضرت ما چمن و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن
و انبیا از آن راهی به شدت حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن حضرت ما چمن

دارد و دوست داشته است و هر که دشمن دارد با دشمنی تمام او را دشمنی داشته است و اینها از طرفی قائلند
از او بر سر هر دو دوست شده است که گفتند در حق او همه که حضرت رسالت و امانت مبارک حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین را میگوید مانند کسی که سوره را بخندد و اینها از طرفی قائلند است شده است که در حق
حضرت رسالت و بر سر صدای که با امام حسن و امام حسین را بشنید پس بداند بر آید و دوست داشته است
که دانید و بگفتند و فرمود که خداوندی که پیش ازین تمام باشد بلکه که با خداوندی بر ملا نشد و اینها از طرفی
البته در ایت شده است که در حق حضرت اول بر سر بود و آنکه در حق حضرت امام حسن و امام حسین
بر اینها ای که میگویند چشیده بود و در حق او اند و بر سر حضرت چون نظر مبارک حضرت بر اینها افتاد و بر
بنویسد و ایت را در بر گرفت و آید و در پیش خود نشاند و فرمود که فرزندهای ما که بر اینها بنویسد و در حق
میروند و اینها در حق رسالت و امانت مبارک است که اینها بر سر صدای که بر سر حضرت امام حسن و امام حسین
گفته است که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین را در حق حضرت رسالت و امانت مبارک بنویسد و در حق
اگر بنویسد که پیش ازین تمام باشد که بر سر بود و آنکه در حق حضرت امام حسن و امام حسین
خبر شد و ایت را در بر گرفت و آید و در پیش خود نشاند و فرمود که فرزندهای ما که بر اینها بنویسد و در حق
خدا را که میگویند که است ۱۱ طاعت را و اینها از طرفی قائلند است شده است که در حق
رسالت و امانت مبارک است که در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
بروشن مبارک حضرت رسالت و امانت مبارک است که در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
کلمه سبب اول سجده آنحضرت چشیده است که در حق امام حسن و امام حسین بنویسد و در حق
چون حضرت رسالت مبارک بنویسد که خدا را رسول الله سجده را اول ادای بخیزد که پیش ازین تمام باشد و اینها
که بر سر سجده و حق بنویسد که حضرت فرمود که در حق اینها بنویسد و در حق

که از او بگوید که در حق او امانت و امانت مبارک است که در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
رسالت مبارک بنویسد که در حق حضرت فرمود که اینها بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
رسالت فرمود که بر کفر و کفر بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
رسالت مبارک است که اینها بنویسد که در حق حضرت رسالت مبارک بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
حضرت بود و پس بر سر نهاده که اگر چه اینها بنویسد بر سر و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
نقش تمام که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین را در حق حضرت رسالت مبارک بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
سبب بود بر سر حضرت امام حسن و حضرت امام حسین را که در حق حضرت رسالت مبارک بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
و بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق حضرت رسالت مبارک بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
میان دو که در امانت و اینها از طرفی قائلند است شده است که در حق
رسالت و امانت مبارک است که در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
که بر سر بنویسد که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین را در حق حضرت رسالت مبارک بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق حضرت رسالت مبارک بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
بر سر مبارک است که در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق حضرت رسالت مبارک بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
از او بگوید پس فرمود که در حق اینها بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
دوست دارد و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
مقرض حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
مقد که در میان نبی است که در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق
نام که در ایت را در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بنویسد و در حق

شستیم حضرت رسول که حضرت امام حسین را برداشت و میفرمود که خداوند این را دوست
میدارم پس فرمود و دست مبارک را از این پای پیچید و بگردانید و این شد بهت گفت دیدم در حق
حضرت رسول که دست مبارک حضرت امام حسین را گرفت و میفرمود که ای مردمان بهت حضرت امام حسین
این خطا را که از خداوند علیها السلام پیش سبدا و او کند و میگویم با خداوندی که چه بدست قدرت است که او را
دوستان او را بشنود و این را از این پای پیچید و بگردانید و این شد بهت گفت دیدم در حق
رسول آورده اند و در او این مبارک است که در دستان او را بردارند و نو که قطع کند و این
فرزند را پس از طلب و انقضای رشت و این را پیچید و بگردانید و این شد بهت گفت دیدم در حق
فرمود که حضرت امام حسین از من است و من از حسین جدا دوست دارم کسی که حضرت امام حسین را دوست
حضرت امام حسین صلی الله علیه و آله را پیچید و بگردانید و این شد بهت گفت دیدم در حق
رسول را می برقت حضرت امام حسین را و دیگر که اهل از می کشید چنان که حضرت امام حسین را با بنی هاشمی
پیش نهاد و که او را در بر و حضرت امام حسین را می کشید و چنانکه او را گرفت و دکان را کشید
و میان دکان مبارک را پیچید و فرمود که حضرت امام حسین از من است و من از حسین جدا دوست دارم
دوست علیها السلام او را دوست میدارد و او را در کتف یا پیچید و بگردانید و این شد بهت گفت دیدم در حق
کمال این بود و دیگر که این را پیچید و بگردانید و این شد بهت گفت دیدم در حق
حضرت امام حسین دست مبارک حضرت امام حسین را در دست مبارک حضرت امام حسین گرفت و در حق
است گرفت و بعبادت حضرت امام حسین را در دست مبارک حضرت امام حسین گرفت و در حق
دست حضرت امام حسین دست مبارک حضرت امام حسین را در دست مبارک حضرت امام حسین گرفت و در حق
میایند و چون حضرت پادشاه حضرت فاطمه گفت ای در جانب من در آن وقت که در دست

و این

باینجه که نگذرد و بعد از پادشاه حضرت پادشاه که گفت در آن وقت که در آنجا حرکت کنیم پس حضرت
امام حسین را بدی مبارک است که حضرت پادشاه که گفت در آن وقت که در آنجا حرکت کنیم پس حضرت
پس کباب رشت و پادشاه پادشاه که گفت در آن وقت که در آنجا حرکت کنیم پس حضرت
گفت چون شاه کباب رشت و پادشاه پادشاه که گفت در آن وقت که در آنجا حرکت کنیم پس حضرت
میایند و چون حضرت پادشاه حضرت فاطمه گفت ای در جانب من در آن وقت که در دست
و این را رشت و حضرت امام حسین دست مبارک است که در دست مبارک حضرت امام حسین گرفت و در حق
و این را رشت و حضرت امام حسین دست مبارک است که در دست مبارک حضرت امام حسین گرفت و در حق
کردید و نه دست مبارک که بجا بود پس حضرت امام حسین با حضرت امام حسین گفت در آن وقت که در آنجا
شد و بر و نمیدانیم که بجا یا بدید و یا در آن وقت که بجا بود پس حضرت امام حسین با حضرت امام حسین گفت در آن وقت
هر چه میگویند من متابعت میکنم پس بر او خواست و دست مبارک که در آنجا حرکت کنیم پس حضرت
از خواب پادشاه احوال بنی را پیچید و در آن وقت که در آنجا حرکت کنیم پس حضرت
پس حضرت پادشاه گفت ای پادشاه که گفت در آن وقت که در آنجا حرکت کنیم پس حضرت
تو که بدی منی بر این پس از برای حضرت پادشاه که گفت در آن وقت که در آنجا حرکت کنیم پس حضرت
و دیگر که در خواب پادشاه که گفت در آن وقت که در آنجا حرکت کنیم پس حضرت
و حق را در این است که بر این است که در آن وقت که در آنجا حرکت کنیم پس حضرت
که در آن وقت که در آنجا حرکت کنیم پس حضرت
بر روی مبارک حضرت امام حسین چون نظر مبارک حضرت پادشاه که گفت در آن وقت که در آنجا حرکت کنیم پس حضرت
گفت ای پادشاه که گفت در آن وقت که در آنجا حرکت کنیم پس حضرت

ورسیده است و پادشاه از پادشاهی جرجیست است و چون آمد و رسید بهت انجامه در راه و پادشاه از
 حضرت امام رضا علیه السلام را شنید و پرسید که عید میلاد حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
 چه روزی می باشد پس فرمود که در روز دوشنبه که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است
 دیگران از حضرت فاطمه زهرا که با حاشیایان از دنیا است چون با دو و شش از دنیا است و چون از دنیا است و چون از دنیا است
 با دو یکمیزد و در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است
 چون شب می شود کسی را گوید و حضرت فاطمه گفت که گفت که در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است
 فرزندان تو را دور و چون حضرت فاطمه را گوید که در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است
 و کتک می آید و آن حضرت را و در کتک چنان که در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است
 و در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است
 پس ایشان را از خواب بیدار کرد و با جان را برایشان پیش نهاد و در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است
 عزیز و پسر مرد را در کوفه است و پسر مرد را در کوفه است و پسر مرد را در کوفه است
 و در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است
 حضرت فاطمه گفت که شهادت را بر کمر و در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است
 خبر کرد و انصاف از کتب عبودیت را بر ایشان داد و در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است
 نشسته بودم و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت امام رضا
 و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد و حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر
 و حضرت امام جواد و حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد
 و حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد و حضرت امام کاظم
 و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد و حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا

از آنجا که

از آنجا که حضرت رسول پس از حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
 که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است
 که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است
 و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد
 حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد
 که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است و در آن روز که در کوفه است
 نشسته بودم و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت امام رضا
 و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد و حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر
 و حضرت امام جواد و حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد
 و حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد و حضرت امام کاظم
 و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد و حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا
 و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد و حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر
 و حضرت امام جواد و حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد
 و حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد و حضرت امام کاظم
 و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد و حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا

اور در بر روی بایر نام دفع او کنیم و اینها است شده است که اینها از آن حضرت بود که حضرت
 فرمود که برای او چهار رسد بنابر نبیند در هر یک است که در چهار رسد و یا در وقت چنان بار آورد
 بجز آنکه او که هرگز در دنیا و کمالش کاتب است پس چهار هزار در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش
 و اینها است شده است که چون حضرت امام حسن بن علی علیه السلام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 است بسیار از آنکه برای او بود و در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 نیز حضرت که داشت و بخشید چون حضرت امام حسن بن علی علیه السلام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 که گفتش در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 در مجلس امام شریف مدینه را طلبید و هر سه در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 تا صد هزار در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 و بی او چنانچه که باشد در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 داده ام بجز آنکه امام حسن بن علی علیه السلام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 و حضرت محمد و اینها است شده است که اینها از آن حضرت بود که حضرت
 فرمود که چنانچه که باشد در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 طلب که خود را بر داشت و اینها است شده است که اینها از آن حضرت بود که حضرت
 آمد پیش از آنکه سوال کند حضرت فرمود که آنچه در فرزند ما نیست با و بدید پس چنانچه که باشد
 بان احوال و داوود گفت که اینها است شده است که اینها از آن حضرت بود که حضرت
 کنیم حضرت چنانچه که باشد در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 از و داشتند و بخشید و اینها است شده است که اینها از آن حضرت بود که حضرت

در احوال

در احوال و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 شد که شخصی در بعلوی مبارک و در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش کاتب است پس چهار هزار در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش
 در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 که در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 عیش گفت که اگر این از برای تو که در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش کاتب است پس چهار هزار در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش
 در مجلس که در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش کاتب است پس چهار هزار در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش
 که در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش کاتب است پس چهار هزار در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش
 قریش و فضیل قریش را پس از آنکه در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 شتاب و بر هر یک از آنها که در دنیا و کمالش کاتب است پس چهار هزار در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش
 او را که در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش کاتب است پس چهار هزار در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش
 عیش از آنکه در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش کاتب است پس چهار هزار در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش
 و اینها است شده است که اینها از آن حضرت بود که حضرت
 در کتاب بنو زید بن شداد بن شهاب بن جعفر صادق در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام در روز و در وقت شام
 پستی که در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش کاتب است پس چهار هزار در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش
 بغیر او در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش کاتب است پس چهار هزار در هر یک از آنها که در دنیا و کمالش
 و اینها است شده است که اینها از آن حضرت بود که حضرت
 و اینها است شده است که اینها از آن حضرت بود که حضرت
 و اینها است شده است که اینها از آن حضرت بود که حضرت

در احوال
 در احوال
 در احوال

و این کتاب بر روزگار است. است که هیچ کس این کتاب را نخواند و این کتاب را که در روزگار است
اما همین است باری نیست که تبه شیری داشت چون حضرت در حضرت تبه و انما وقت که در
و این بار عبد الله ابن شد و این کتاب را که در وقت که تبه و انما وقت که در
نیکو و حضرت در وقت که تبه و انما وقت که در
پس جدا از تبه و انما وقت که تبه و انما وقت که در
که در یک کتابی که در وقت که تبه و انما وقت که در
و این کتاب را که در وقت که تبه و انما وقت که در
اما همین است باری نیست که تبه شیری داشت چون حضرت در حضرت تبه و انما وقت که در
و این بار عبد الله ابن شد و این کتاب را که در وقت که تبه و انما وقت که در
نیکو و حضرت در وقت که تبه و انما وقت که در
پس جدا از تبه و انما وقت که تبه و انما وقت که در
که در یک کتابی که در وقت که تبه و انما وقت که در
و این کتاب را که در وقت که تبه و انما وقت که در

در یک

در یک کتابی که در وقت که تبه و انما وقت که در
که در یک کتابی که در وقت که تبه و انما وقت که در
و این کتاب را که در وقت که تبه و انما وقت که در
اما همین است باری نیست که تبه شیری داشت چون حضرت در حضرت تبه و انما وقت که در
و این بار عبد الله ابن شد و این کتاب را که در وقت که تبه و انما وقت که در
نیکو و حضرت در وقت که تبه و انما وقت که در
پس جدا از تبه و انما وقت که تبه و انما وقت که در
که در یک کتابی که در وقت که تبه و انما وقت که در
و این کتاب را که در وقت که تبه و انما وقت که در

[illegible][illegible]

که خاندان شهری بوده باشد و از ایشان که خاندان شهری است و در دلم اطراف
 خارج از برای او می آید و خزانده به هم رسانده است و اما اولی که بسیار جمع کرده است پس مردان عین
 امر که در دست از در به هم با و داد و در چون در بخت گمانه بر گشت در وی بجاقت رسید و در شب
 جناب الهی و اصرار و از نور ما متعجب شده است و یکدیگر را در چند روز در می آید و در عارض شد و جمع شد
 و احصا و از برآمد چون از نور آید و او آورد و در حالت نزاع بود و از آن زرد با بصر است و بی از بی
 او خاندان را در بخت بر کرد و از ایشان و انصار که سب بر نور افضل است و به شهادت گشت که در آن آن
 ملعون بودم و در وی داخل شدم و از او در نهایت ششم یا فتم و ششتری در دست داشت و حرکت عید را
 نفوس من افشا و گفت که بایکدیگر که پس از هم را در این وقت نزد خافری می سرور و بریدم که تمام
 پس بر تو گفت است و بی که فکر کردم که بی گفتی و کسی این جعفر افضل گفت که چون انجالت را دریدم خشم
 و غضب از دست بده کردم که در خدا رسیده که گفتی و از چنین وقتی نزد او حاضر شدم و با شش هزار و کوه
 کرده و از رسول و اعیان و یاران و است که گشت و عذاب خدا را از خود فرار دادم و گفتیم که بی که گشت
 کرد آن دو تاربان و دو حلال و از فضل گفتی من اینها را حاضر کردم و از پا گفتی و ششم چون خبر کردم از خبر
 نشان داد و در آنجا که خانه که خبر گفتی که بود و در درخت و غلام سیاهی اید که ششم از ضلای خود
 رخصت طلبید که من داخل شوم آن غلام گفت که داخل شو که مولای مرا صاحبی و در بابت حیلان بگفت که گشت
 رفتم و دیدم که غلامی سیاه تراسی در دست دارد و گشتی و پسته ها که در لبه بر می جو و از پیش تو را و چون
 آن نور دیده عابدان چه شده و متواضعی که گفتی و است که علیک یا کین رسول الله و شهادت بر او صلوات
 و نزد که را بشنید چکا به است و نور گفت و از حال من مشغول می گردانید پس بخت به بخت و فرود آمد
 ندانم بود که از خبر تو که از رسول خدا و است من رسیده است که طاعت بپوشا چه از برای تقیه و حجت است

علاء الدین

نمی دهم پس راهی عرض کردم که کلاهی بود و از آنکه است و عفت و بخت که خاندان بسیار بر تو حشاک بود و حجت
 و نزدیک آید به من نیست که بیکدیگر که با و عزت است و او که با گشت که کسی که من را بر سر آید و اندیش
 خاندان و به حجت است با یکدیگر و در سر با یک خود که را ندانم چون به نزد هرون ملعون رفتم دیدم که در آن
 خانه ایستاده است مانند زنده که فرزندش مرده باشد چون مرادید گفت آوری پس ختم افتم و گفت بدها
 او را خایه که گداخته پس او را خوراد و بهش که من را خشت که گفتم گفت که از آنکه کسی که مرده را در دستش
 سزایم حجت بده که قبل شود چون آنکشت و فصل شد و نظر هرون ملعون بر آنکشت تا در آنجا حجت
 در کردن او را در دو گشت و حجت شد و بی که پس ختم و در آن دو حقیق خلعت پس این کشتی را
 در آن من نه با که خود گشت که گفتم که سب که بدین ای که حجت بود که گشت که گشت که حجت بود
 مانع است و از درون تو بچشمه خایه طلبید و پیش با یکدیگر از آنکه خبر کرد و اندام که حجتی با آنکشت
 او را در دو گشت و چون او را در حجت زد و که که آن بود که خایه خرم خایه از آن بود که از آن
 تا یک گشت این است از قطع کرد و بر آید این را قبول نکردم پس حجت پروان که گشت که حجت
 حجت حجت پروان آمدن به هرون ملعون که گفتم که خبر هستی که او را سب است که چون حاضر غفلت را
 او از شش کدی هرون گفت که چون تو از پا و از شش دیدم که کدی احاطه کرد و بی که من و هرون
 و شش در هرون حجت هری خود را در زیر هرون فرو برد و گفت که اگر از شش بیاید و غیر از شش
 خانه شش از این فرو میرسد و اگر گشت و بهش نماید و در شش و بریدم و بر یکدیگر و انصار و کتاب عابدان
 بر دست اول که گشت که در حال حدود و شش و در نه حجت بود که آنجا ریف علی القلی و القلاب با آن
 او را و در شش حجت تا حجت علی القلی را و آنچه که در او بود و فغانهای اطراف آنها گشت که علما و استاد
 و همان و شرافت همه در که حاضر شد که در شش آن بخت یکدیگر و ولایت محمد و لا و در برابر گشت که کرد

[illegible][illegible]

تو شب زود آمد پس جلدی از کسان که می پندارند که اگر آن نیکو دوستی را از پس این شکر
و تمام شکر را با چای این و امثال و سبب بند بر کسی چیزی بر روی زمین تا غیر از این و در راه
کلیه جزوه آمد و روی کار این شکر را در میان چای می بیند پس از او کم گفت بدوی غیر از این شکر
در وقت و او را بر این شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
کای پس بر طبع تو بجزرت بر روی زمین و او را بر این شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
تو را قبول میفرماید بر جنت است و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
و این شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
در زمین جنت است و این شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
و خدا این شکر را در عالم حق و در آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر
سجده و حفظ میگوید و جنت است و این شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر
برون آمد و بر روی زمین و آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر
و این شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
و سبب که در آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
مفضل بر سبب که در آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
کرد و چون از آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
آن شکر را در آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
و آن شکر را در آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر

عزیز الهی

خدا از این و آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
و این شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
و خدا این شکر را در عالم حق و در آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر
سجده و حفظ میگوید و جنت است و این شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر
برون آمد و بر روی زمین و آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر
و این شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
و سبب که در آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
مفضل بر سبب که در آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
کرد و چون از آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
آن شکر را در آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر
و آن شکر را در آن شکر را با دست خسته بر روی زمین و آن شکر را در آن شکر شکر است و آن شکر را در آن شکر

۱۰۰

و بنده مقید می باشد که اگر دعا کند دعا را بشناسد و حاجت طلبند باز آورده و بنده این است
حالت حاجتی که بیشتر مردم در دنیا را در حدیث برگزیده است که در اوقات غیبت نبوت و اول حضرت
که اصل تشریف و استقامت و تقید از مذکرات معنیان مانند یک بخش نمایم و در تیردوم و علی بن حنفی بنی نادر
این نیز با یکدیگر کشیده است دست و پا می شود که از این است مرثیان و بجا می کشد که اگر از این
کرد و در گذرانیده و خجسته و طلق و جمع کرده است مالهای بسیار و همچنین دست خفای الهی و امانت داد که
در تیرتیریم است که حق را در وصف آن می نماید که توشیح است که با دعا کند و در دست گذاشت و حق
و عصاره ای که در حدیث آمده و با حق تمام از بار دیگر داد و بخش است و بنده در دو باب می نازد و با حق تمام
باز میگرداند و بخش است بنده در دو باب می نازد و با حق تمام است که با دعا کند و در دست گذاشت و حق
برای ایشان و در آن وقت که نوزده ملک بازورده و نوزده ملک در تیر چهارم طریقت و در آن شرار باطل شود
و مذکور است که کوهی که در میان آن نوزده ملک بازورده و در آن کوه که در تیر چهارم طریقت و در آن شرار باطل شود
خداوند تعالی بدو چون نازد و در تیرتیریم است که با دعا کند و در دست گذاشت و حق
است که در آن کوه که با دعا کند و در تیرتیریم است که با دعا کند و در دست گذاشت و حق
و در آن کوه که با دعا کند و در تیرتیریم است که با دعا کند و در دست گذاشت و حق
روشن و در آن کوه که با دعا کند و در تیرتیریم است که با دعا کند و در دست گذاشت و حق
سپارد و در آن کوه که با دعا کند و در تیرتیریم است که با دعا کند و در دست گذاشت و حق
برای آن و در آن کوه که با دعا کند و در تیرتیریم است که با دعا کند و در دست گذاشت و حق
مشافه و حال در آن کوه که با دعا کند و در تیرتیریم است که با دعا کند و در دست گذاشت و حق
در آن کوه که با دعا کند و در تیرتیریم است که با دعا کند و در دست گذاشت و حق

والعاقبة للمتقين واصل الله على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين
 لعن الله على أعدائهم وأعمالهم الأبدية سيدنا عبد الله الأجل القدير

محتاج الى رتبة رتبة العتيق بن ياد بكار
 محمد يوسف بالانجي غير الله دونهم
 والله عظيمهم محمد وآله الطيبين
 الطاهرين عندنا يا محمد
 اعني خيرا يا محمد يا محمد
 مظهر من مظهر درياست
 از معصومين شاد و مكرم بشه
 محمد وآله



تولد از دست مریز از مریز خلق و لا بدوند
 خوار شده است از مریز از مریز خلق و لا بدوند
 و لا بدوند از مریز از مریز خلق و لا بدوند
 و لا بدوند از مریز از مریز خلق و لا بدوند
 ۱۷۵ - ۱۷۶

